

متفاوت تر

از آن مسئولی که به خاطر مسئولیت هایش "زندگی" را یله و رها کرد و غافل بود
از اینکه اوج مسئولیت ها "زندگی" است
تا آن غیر مسئولی که برای اینکه کمتر خانه و خانواده را ببیند برای خودش
مسئولیت های من درآوردی و آفتابه لگنی تراشید و جاهلانه برای خودش بافت که؛
کمتر همدیگر را ببینیم درگیری مان کمتر است!
از آن بانویی که فاصله ی زیادی که با همسرش ایجاد شده را شبها با دیدن "سریال"
پر کرد! فرصت ها را از دست داد در جوانی! و به جای کم کردن فاصله ها، اتفاقا
فاصله های بعدی را هم در ذهن چید با قیاس...
از آن آقای که به جای اینکه بزرگ شود، دریا دل شود، کوه شود، تکیه گاه شود،
حامی شود، معنوی و علوی شود، مدام گیرش را انداخت بر روی همسرش تا بلکه
آن را هدایت کند!
تا آن خانومی که به هر بهانه ای سفره و جلسه زنانه و روضه و نذری و... دایر کرد
ولی رضایت همسرش را سالهاست که هنوز به دست نیاورده...
از آن شیخی که جاهلانه به جای ایجاد بستر اندیشیدن پیرامون اینکه چگونه
زندگی همامان را دوست داشتنی کنیم و بعدش دوستش داشته باشیم در بوق
ناامیدی دمید و گفت تا امام عصر نیایند ما زندگی درست حسابی ای نخواهیم
داشت! خوشی نخواهیم داشت! جمعه ها فقط منتظر باشید! ندبه کنید! آقا بیا
بگویید، خلوت کنید، نماز جعفر بخوانید؛
ولی با خانواده اش حتما جمعه ها طبیعت گردی و دورهمی و بگو و بخند و از قضا
جت اسکی شان ترک نمی شد!
تا آن خانومی که همه کار کرد جز "زندگی"، همه چیز دوست داشت جز
زندگی اش را! و این را به فرزندانش هم آموخت و آنها هم به فرزندانشان
همه شان مشکلشان این است که "خود" را رها کردند، "خودسازی" نکردند
مناسک را انجام دادند ولی ضعفشان را فقط تماشا کردند! رفع نکردند...
"آقای شهید ما" به هیچ وجه جزو هیچ کدام از اینها نبود...